

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب دعوات اسما ادريسی

نسخه استان قدس

گروه علوم مشهد

کتابخانه علوم و فنون غریبه

شیخ سلیمان

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

فصل اول در بیان معرفت فیضی میان مملکت ایشان و این
استخراج مملکت اسلامه بلکه دعوت عرفانی بدان کما هو کما هو
بر سر این بر این سادین فرستاده واقف کرد **اول** نیست را ملاطفت
که این ملاطفت را هر حرف این نیست که هر حرف است و هر حرف را دریا به
جا هر حرف را هر حرف نیست رقعه در روز هر حرف را نویسنده نیست
هر حرف هر حرف خواهد شد را هر حرف را هر حرف را نوشته در روز هر حرف

[illegible]

[illegible][illegible]

بیت و چهارم زعفران و بخت ششم و اول در کتب بخت بیت و دوم زعفران و کمال
امواکلی مولک و حرف مذکور **السا** چهارم در کتب بخت بیت و اول در کتب بخت
بخت ششم زعفران و اول کتب حرف مذکور **السا** بیت و پنجم بیت و چهارم در کتب
بخت ششم و اول در کتب بخت بیت و دوم زعفران و کمال هر دو احوال کتب حرف
مذکور **السا** بیت و پنجم بیت و چهارم در کتب بخت بیت و دوم و اول در کتب بخت
بخت ششم حرف کتب کتب حرف مذکور **الصاد** اول بیت و پنجم در کتب بخت بیت و پنجم
و چهارم در کتب بخت بیت و دوم و اول در کتب بخت بیت و کمال **الحج** حیال و کمال
حرف مذکور **الصاد** در کتب بخت بیت و پنجم در کتب بخت بیت و دوم و اول در کتب
بخت بیت و کمال و کمال و کتب حرف مذکور **الصاد** اول بیت و دوم در کتب
بخت و چهارم و اول در کتب بخت بیت و پنجم زعفران و کمال و کمال و کتب حرف
الصاد بیت و پنجم و اول در کتب بخت بیت و پنجم و اول در کتب بخت بیت و پنجم
و اول و اول در کتب حرف مذکور **الغیر** بیت و پنجم و اول در کتب بخت بیت
و چهارم و اول در کتب بخت بیت و کمال و اول و اول در کتب حرف مذکور **الغیر** بیت و پنجم
بخت و پنجم در کتب بخت بیت و پنجم و اول در کتب بخت بیت و پنجم و اول در کتب
الغیر و اول در کتب بخت بیت و پنجم و اول در کتب بخت بیت و پنجم و اول در کتب
بخت و دوم زعفران و کمال و کمال و کتب حرف مذکور **القاف**
چهارم و اول در کتب بخت بیت و پنجم و اول در کتب بخت بیت و پنجم و اول در کتب
مذکور **القاف** ششم زعفران و کمال و کمال و کتب حرف مذکور

بنی کلیل حرو و ذایل موقوف مذکور **الهاء** شانزدهم ابدال مرکب مع
شانزدهم ابدال مرکب مع باکلیل طاطا طالع موقوف مذکور **الحیر**
و هم بابت ششم مرکب نیست و هشت ابدال مرکب بنی کلیل و ذایل
موقوف مذکور **التون** ششم بابت ششم مرکب نیست و هم ابدال
مرکب مع باکلیل حو و ذایل موقوف مذکور **الغالی** هم بیستم
مع بست و هجدهم ابدال مرکب مع باکلیل رف تا مایل موقوف مذکور
الهاء هجتم بابت ششم مرکب بنی کلیل و هم ابدال مرکب
باکلیل و ذایل موقوف مذکور **الیهاء** دوازدهم موقوف مع هم ابدال
مرکب مع بست و هجتم موقوف مرکب شانزدهم ابدال مرکب مع
باکلیل صر کاطا طالع موقوف مذکور **هجر** مرکب شیکان تکلیات
بریکه حروف مذکوره داشته حلاط و دیگر شیخ حروف را بوالان
که اصل این حروف در حدیث پیروده و در آغان نامه بصورت دشت و دیگر
چند در یک حرف قرار یافته اند و در حدیث شتون و در آغان
نامه صراحتاً آمده و در مکتب و در یک و در یک صورت حرف
بست و هجتم حرف که بیست و هجتم حرف است که در آغان
حروف را باکلیل ترکیب میکنند و در آغان نامه ترکیب است و
هم حرفی را از ایل با تا نایل با تا نایل تا آخر ایضا
که ترتیب ترکیب و وضع موقوفات و تکلیات و در آغان نامه افه و حالا
هم در آغان نامه آمده است

[illegible]

موافقت است و هر کس بچرخان از مذهب معلوم سازد و سنده داره در باب
 زندگانه و دانش را با یکدیگر پیوندد و در آن بنده از سنجائی تا باغیائی
 بنویسد و در چرخ از آن بنده دایره سازد و هر دو سر آن بنده بسوزن و پیوندد
 و با چهل و یک کلمه جمع است و اعظام هر کار که بخواند آن کار بدیگرم در چرخه دارد
 سازد و در آن رنگ کوب کند رنگه نیست فصل سیاه
 عشر صندل مرغ سرخ شمش نهد زهر سپید عطر فروزه
 قرص بر و سران رنگ بهین آن برج سازد و بر آن عین صفا قرار دهد
 در در و کوب و یا در ساعت آن شروع کند ایضا بنفشه خواند و بپوشد
 ارقام اسم فخر و کوب و اسفود مجسمه که با کوب ضربه کبر سر آید
 تمام سازد و چنانچه خواهد که سر دعوت و در باب اول علم و خوش طبع
 بجا آورد و در هر دو عسل و شریانی که خواهد شتوان شود تا او را جعت است
 که در دعوت است و اعظم اینها حکمت و دیگر که را عاقله و یا از اینزیر عسل
 بسبب را طایان بنا داشته که در سر دعوت و آینه بخیران داند و کند
 دو کربال اسطریت دعوت اسم اول با کوب را یهو کلاش سنجالک
 لا اله الا انت یا رب کلاش و آینه و آینه و آینه و آینه و آینه
 و در آینه و آینه و آینه و آینه و آینه و آینه و آینه و آینه و آینه و آینه
 این اسم در هر یک است و در دعوت شروع کند اول را در آینه و آینه و آینه و آینه
 و در آن دانه رنگ کوب کند و بر سران رنگ بهین برج سازد و بر آن عین
 صفا قرار دهد

و از کبریه نشینند در دوش و یار دوش دعوت انکار کند که ای سار و منی
ان اسم عظم است و در وقت خواندن عود و در اجزین سوزد و سراسر عظم
در بر و کوب و سوس و کوب با چل و چل کند بضم مکرر در اواز و از افرام که
غلبه القیاسی را از علم نماید **فصل** در بیان دعوت حرفی
ما بیت حرف حرفا بعد حرف الی الهیه ای تفصیل کرده میشود بیت
و بیت حرف چهل بیت و هشت اسم الی الهی کند و هر چه زوایک و وقایع
مکملات آن مکرر در آن اسم از شغل بیت و چهل و بیست و یک حرف است
ان حروف با بیاط دعوت کردند مکملات حرف و یافتند و روایت این نظر
مکاشف است و دهان شده از ایشان بیت و هشت اسم الهی را یافته اند
بیت و هشت اسم الی الهی بیت و هشت منزل قطره بر اندن جامه بیت
و هشت حرف اسم الی الهی که این آن است منزل فراسم الی کند اند
هر بیت را ده اسم از آن اسم کند که است ظاهر مکملات باطن مکملات
ملک و مکملات باید که یک رنگ از بر دارند و این ما بیت دانسته شود که
باین دعوت شرف کرد و هر که این دعوت کند الله و عند الناس و عند الجنه
قبولیت یابد اگر کسی کند که دعوت دیگران بهیچ کار و در پیش نهر این
دعوت بیت **حجاب** واقع همان است اما در دعوت دیگران معجزات
هر کار یا غایب شود حرف در حرفی تفصیل و است و در هر یک کلمات
حرف ظاهر را که در علمند و است هر کس که این دعوت شود در هر حرف و

فیات السکنا سدن خط در بد حرفی است که در هر دو کلمه باشد
 که می کند گوید که بیت حرف سدن پس هر حرف صدک تواند نصاف
 مرتب شود همان دو هزار شد و نصفین زیاده که خواند دو مرتب شود
 همان سه هزار شد و نصفین نصف جمع کرده خواند عشر مرتب کرد
 همان سه هزار و نصف شد و نصفین نصف جمع کرده فصل مرتب شود
 عدد دین و دیت و پنجاه شده شد و سها عشر فقل و چند که خواند
 دو عدد و مرتب شود و دینیت بذل هفت هزار و دینیت فهر هزار
 و دیت کرت خواند دین دعوت قرئت بدل و فتح و دهام اسعظام
 همین مقدار است کثیر بعد از بیان افعال حالا در دعوت معلوم نه هر که
 را که شرط داده باشد تمام و کمال اسم شمارده بقاعده حضرت ابی المومنین
 علیه السلام که هر چه در سرف و ضعیف پس هر چه برتر از هر یک و چنان که در سرف
 است عدد و در ضعیف می کند و خواند پس این اول را که دعوت شروع شد
 هزار است با سوره فاتحه اسم را هر که خواند و در آخر دعوت هزار نوبت با هم
 فاتحه که خواند نصاف است اول اجایه خواهد شد اسم اول
 سبحان لا اله الا انت یا رب کل شیء و او را شمرده و اسم ده نصاف
 چهار هزار و با نصاف در کثرت شش هزار و نصد و پنجاه کرت عشر
 هفت هزار و نصد و پنجاه و در کرت فصل باشد و در
 کرت دو عدد و شش هزار و نصد و پنجاه کرت

۴۰۰
 ۳۵۰
 ۱۱۰
 ۱۰۰
 ۱۷۱۵۰
 ۱۵۰
 ۱۵۰
 ۱۵۰

$$\begin{array}{r} ۴۵۰ \\ ۲۲۵ \\ \hline ۱۱۲۵ \\ ۵۶۲ \\ \hline ۱۱۲۵ \\ ۱۱۲۵ \\ \hline ۱۱۲۵ \end{array}$$

عزایای این سر با هر طبعی بر میان کشند و اگر نه ظرفی از دست در در طریق خلوت یافت
آن سرخ را از هر که در پیامده اند و سه و سیزده سال صحرای رنگد که دور از کار و دشت
بخت خلوت اختیار کنند و قرأت مکرر کند و در هر مرتبه طریقه و کیمیا خواهد کرد و اگر خفته
انسانی ازین خفته اند کم نموده و در طاعت او بیاید و چون بدین مرتبه رسد از
عجب و دیندار خود که نگارنده را بخود دارد و بیاید و ازین دینداران طریق خلوت یافت
آن سرخ را از هر که در پیامده اند و سه و سیزده سال صحرای رنگد که دور از کار و دشت
بخت خلوت اختیار کنند و قرأت مکرر کند و در هر مرتبه طریقه و کیمیا خواهد کرد و اگر خفته
انسانی ازین خفته اند کم نموده و در طاعت او بیاید و چون بدین مرتبه رسد از
عجب و دیندار خود که نگارنده را بخود دارد و بیاید و ازین دینداران طریق خلوت یافت

[illegible][illegible][illegible]

در برابر خود را نشانید و با هیچ بدین مار نرسد و اگر نرسد منظور جان باشد وضع
مار مقدار ربع دنیا بود و در هر یک که مار بود صورت ان اقلیم باشد در هر اقلیم چون با ناسات
درباره چون رئیس مکرور با هیچ حکایت کند باید که هیچ در وقت شغل باشد مار
بهو شود با اقلیم خود در رئیس هیچ را غماشی اقلیم نماید و مشغول گردد
یا با احد الباقی اول کل اینی و اخراج با واحد
چون خواهد که اقلیم دوم در یاد در تحت تصرف خود کرد باید که رئیس و چهار مومکل
دعوت کند بدین سبب بر شیبایی کلونیایی ذقیبایی اومنیایی
گزیباییایی یعنی با واحد پنج در انشا دعوت رئیس طریق مکرور حاضر آید
و هیچ را بهمان طریق برود و غماشی اقلیم خود نماید و مشغول گردد
یا با اتم بلانفنا و لان و ال ملکه و یقانیه یا با اشم
چون خواهد که اقلیم سوم بر سر کند باید که رئیس و چهار مومکل دعوت کند بدین سبب
یسنغوالی اشغری شغریایی اونیکیالی اشغریایی یعنی با اشم
در انشا دعوت رئیس مکرور را به چهار مومکل حاضر نماید و سبب را بسند مکرور با اقلیم
خود برود و غماشی نماید و مشغول گردد
یا صمدین خیر شیبیه فلاشی کشله یا صمد
چون خواهد که اقلیم چهارم بر سر کند و در تحت تصرف خود آید باید که رئیس و چهار
مومکل دعوت کند بدین سبب اوریایی اوفونی ایشونی ایشونی
اشبیین یعنی با صمد در انشا دعوت رئیس با سبب مکرور حاضر نماید

این

طریق مکرور اقلیم خود رسد
یا با اول فلاشی کفیع بداندید و لا امکان لوصفه یا با
چون خواهد که اقلیم پنجم بر سر کند باید که رئیس و چهار مومکل دعوت کند بدین طریق
اکشیایی جینیایی توفی اوزب اقیی یعنی با مار در انشا دعوت رئیس
مار و شش مکرور حاضر را طریق مکرور با اقلیم خود رسد و غماشی نماید و مشغول گردد
یا کبیر انت الله الذی لا یفتدی العقیلی لوصفه
یا کبیر چون خواهد که اقلیم ششم بر سر کند باید که رئیس و چهار مومکل دعوت کند بدین طریق
و چهار مومکل دعوت کند بدین سبب یا شیبایی ایشایی ایشایی ایشایی
ایشاییایی یعنی با کبیر در انشا دعوت رئیس مکرور را به چهار مومکل حاضر آید
و سبب مکرور هیچ حکایت دهد و بعد از شش روز آید رئیس هیچ شیبیه یعنی با سبب
کوبی هیچ نرسد چنانکه هیچ کس نیست و هیچ کس که بدین سبب هیچ کس که نرسد
اسان سیم دین پنج اهر رئیس نه اهل دست هیچ کس که نرسد بر سر هر چه مکرور با اقلیم
خود رسد و غماشی نماید و مشغول گردد
یا بارنی نفوس للاحسان خلاص خیر یا بارنی
چون خواهد که اقلیم هفتم بر سر کند باید که رئیس و چهار مومکل دعوت کند بدین سبب
فرکیش سونکیش توفی شیش اومکوش طیفطوش یعنی با بارنی
در انشا دعوت رئیس مکرور را به چهار مومکل حاضر نماید و غماشی نماید و مشغول گردد
یا زانی الظاهرین کل انقه بقدر سه یا زانی

چون خواهد که اقلیم هشتم بر سر کند و در تحت تصرف خود آید باید که رئیس و چهار مومکل
کند بدین سبب غوزیایی قوایی یکوایی همتیایی صدیایی یعنی با
زانی در انشا دعوت رئیس مکرور را به چهار مومکل حاضر نماید و سبب را بسند مکرور با اقلیم
خود برود و غماشی نماید و مشغول گردد
یا کافی الموسع لما خلق من عطا با فضله یا کافی
چون خواهد که اقلیم نهم بر سر کند باید که رئیس و چهار مومکل دعوت کند بدین سبب
طبییایی طوحیایی قرییایی ایشیایی غقییایی یعنی با کافی در انشا
در انشا دعوت رئیس مکرور را به چهار مومکل حاضر نماید و غماشی نماید و مشغول گردد
یا یقینا من کل جود لمرجه و لم یضاهه لعلها لیا یقینا
چون خواهد که اقلیم دهم بر سر کند باید که رئیس و چهار مومکل دعوت کند بدین طریق
شغریایی غقییایی صبییایی فضصیایی ققییایی یعنی با یقینا
در انشا دعوت رئیس مکرور را به چهار مومکل حاضر نماید و غماشی نماید و مشغول گردد
یا احسان انت الذی وسعت کل شی و جود علی احسان
چون خواهد که اقلیم یازدهم بر سر کند باید که رئیس و چهار مومکل دعوت کند بدین طریق
دعوت کند بدین طریق ظفریایی قوهریایی ایشیایی ایشیایی ایشیایی
یعنی با احسان در انشا دعوت رئیس مکرور را به چهار مومکل حاضر آید
و هیچ کس را بسند مکرور با اقلیم خود رسد و غماشی نماید و مشغول گردد
رئیس مکرور آید و کوبی که ای فرزند آدم چه مقصود داری هیچ کس که نرسد و غریب
هر

فکنت چهارم دین پنج اهر رئیس کوبی که دست خود بر سر هر چه مکرور با اقلیم
و ازین علم اهر پنج اهر کوبی که بعد از شش روز آید رئیس هیچ را به چهار مومکل حاضر نماید
یعنی خود رسد و غماشی نماید و مشغول گردد
یا همان رکت اقلیم و جود علی احسان را کوبی که در انشا
یا احسان ذی الاحسان قد عظم کل الخلق هتده یا احسان
چون خواهد که اقلیم یازدهم بر سر کند باید که رئیس و چهار مومکل دعوت کند بدین طریق
دعوت کند بدین سبب ریبیایی ریبیایی ریبیایی ریبیایی
یعنی با احسان در انشا دعوت رئیس مکرور را به چهار مومکل حاضر آید و هیچ کس را بسند مکرور با اقلیم
خود برود و غماشی نماید و مشغول گردد
یا دایان العباد کل یقوم و خاضعاً لرهبت و در شیبیه و در شیبیه
چون خواهد که اقلیم چهاردهم بر سر کند باید که رئیس و چهار مومکل دعوت کند بدین طریق
یا دیکوایی یا زکیانی اکیلی بیتنالی کینانی یعنی با دایان در انشا
در انشا دعوت رئیس مکرور را به چهار مومکل حاضر آید و هیچ کس را بسند مکرور با اقلیم خود رسد و غماشی نماید و مشغول گردد
یا خانی من انت السموات و الارض کل الیه معاده و خانی
چون خواهد که اقلیم پانزدهم بر سر کند باید که رئیس و چهار مومکل دعوت کند بدین طریق
یا غزنیایی غزنیایی غزنیایی غزنیایی غزنیایی یعنی با خانی در انشا
در انشا دعوت رئیس مکرور را به چهار مومکل حاضر آید و هیچ کس را بسند مکرور با اقلیم خود رسد و غماشی نماید و مشغول گردد
یا تمام فلاصف لاس کل جلاله و علکه و عزه یا تمام

یشیایی

چون خوار که ما بیت و حقیقت اقلیم را در یاد باید با نرس و چهارم که دعوت کند
بین طریق غنیال کلبیال مقبول انقبالی فردسیال یحیی
یا حلیم که در آنجا دعوت نرسد مذکور خارج از آیه است بر همان طریق تعلیم کرده
و تا شاماده و منتظر گرداند

یامعبدہما افتاء اخاہر الخلیفۃ الدعوتیہ من مخلصانہ
چون خواہد کہ مامت اقلیم خود را باید کہ بارس و دھما موکل دعوت کہ سیرین
فرمودیشالی اؤ ویشالی بسؤیالی قوسا قوسا علی بنی اعد
الہ وراثت دعوت رئیس بسند مذکور حاضر اسبح را بھان طریق بقلم خود
و تمام نامہ و صورت کردادہ

[illegible]

خواجه که گاه است حقیقت القلم اندر لکنت دریا به پایگاه سراسیم دهیم که خاتم
دعوت سیر به طریق امتیالی به تنهایی قهرمکنش به تنهایی دخول
بخی با نام او در دانا دعوت سراسیم طریقی سراسیم که در حاضر با سراسیم
کند در ظاهر و در آید و شش گنج نشیند به پایگاه سراسیم که در حاضر با سراسیم
لعمد سراسیم سراسیم سراسیم سراسیم سراسیم سراسیم سراسیم سراسیم
و در سراسیم که در حاضر با سراسیم سراسیم سراسیم سراسیم سراسیم
سراسیم که در حاضر با سراسیم سراسیم سراسیم سراسیم سراسیم
بایع به الدیاع به تنهایی انشا الله عا و نام خلقه
خواجه که گاه است حقیقت القلم اندر لکنت دریا به پایگاه سراسیم دهیم که خاتم
برای سراسیم با شش گنج نشیند به تنهایی قهرمکنش به تنهایی دخول
بخی با سراسیم که در حاضر با سراسیم سراسیم سراسیم سراسیم سراسیم
و سراسیم که در حاضر با سراسیم سراسیم سراسیم سراسیم سراسیم
و سراسیم که در حاضر با سراسیم سراسیم سراسیم سراسیم سراسیم

یا علام العیوب تلایزنت شئی من حفظه یا علام
چون خواه که میرست و حقیقت انقلب میرد یا بد یا بد که با سرس و با رسول و دعوت
کنده بر طریق را از قبال قسطنطینی مال کنگال کنگال بخیر یا بی یا علم
و دانسته دعوت نرس برسد مگر حاضر از سرچ اربابان طریق با حق خود بدو نشانیده
یا حلیم ذالافات فلا یعاد له شئی من خلقه یا حلیم

جون

مکرانوه باشد و دست تخت مانده جان باشد کران درک در نایابانه
و نه است بهر آنکه گفتند که جان میز میان صوت آن علیم بود و دیده هر
رئیس دولت حاضر بود در ایام السعده و نه چنانچه فرمود خاتم
نعمانی و باید که سرخس خرسد و در کربلا مغول باشد آن روز همچنان که در
روز دوم کربلا سرخس بنیاد و خیمه بنیاد و کربلا حاضر شد و گفت و
و این کربلا بود و خرابی اسان و خیمه و این کربلا سرخس بنیاد
و در سرخس بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد
" یا علی الشافع فی کل شیء علوی فقامه باعانی
چنین خواب که است ایام و در کربلا باید که با سر و هر کس که دعوت کند
چنان کند و عتباتی و عتباتی و عتباتی و عتباتی
و قرآنی عتباتی و قرآنی و قرآنی و قرآنی و قرآنی و قرآنی و قرآنی
حاضر ایام و کربلا بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد
" یا قدس الظاهر من کل سوء لا نشی عاده من
حلفه بلطفه یا قدس بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد
که با سر و چهار کربلا دعوت بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد
عتباتی عتباتی و عتباتی و عتباتی و عتباتی و عتباتی و عتباتی
و قرآنی و قرآنی و قرآنی و قرآنی و قرآنی و قرآنی و قرآنی و قرآنی
نمایه و مضمون کرد و ۵

دعوت رئیس مذکور که حاضر گردید و معراج باطنی مسطور بایقلم زد و نشانها را بر پیشانی
یافاها برآورد و از انبساط البشّ الشدید بدانت الدنّی انبساط القضاة
یافاها را بمنتهی خواجه کرامت سلیم بدید و باید که رئیس و هجا و یوکی و عیسی
برین سند را بر آید تا بل خردیال خردیال خردیال خردیال خردیال خردیال خردیال خردیال خردیال
بکن با هر که را و نشان دعوت رئیس مذکور که حاضر گردید و معراج باطنی مسطور
بایقلم زد و نشانها را بر پیشانی و متعرف کرد اند

یاقرب العالی فوق کل شیء علو ارتفاعه باقریب
چون خواجه کرامت سلیم چهارم دید باید که رئیس و هجا و یوکی و عیسی برین
یافاها را بر آید تا بل خردیال خردیال خردیال خردیال خردیال خردیال خردیال خردیال
دانشا و دعوت رئیس مذکور که حاضر گردید و معراج باطنی مسطور بایقلم زد و نشانها را
باعدل کجیازا عیند بفرع هر از مسطور باشد چون خواجه
کرامت سلیم چهارم دید باید که رئیس و هجا و یوکی و عیسی برین
آردیال خردیال خردیال خردیال خردیال خردیال خردیال خردیال خردیال
دانشا و دعوت رئیس مذکور که حاضر گردید و معراج باطنی مسطور بایقلم زد و نشان
یافاها را بر آید تا بل خردیال خردیال خردیال خردیال خردیال خردیال خردیال خردیال

در این صورت ریسک به صورت موردی است و در این صورت

זכור

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

باشند
موفق است و موفق
در این بین

[illegible]

جم
۱۴۸۳
ح
۲۷۸
۸۷۰
دال
۱۰۰
ذال
۱۳۹۶
ری
۴۷۰
زی
۳۷۷
سن
۵۹۲
شهر
۱۳۳
صاد
۷۰۵
ضاد
۱۵۱۵
طی
۳۱۷۹
ظری
۱۱۷۰
عرب
۶۰۲
غیر
۱۵۳۲
۳
۳۵۵
تحت
۹۷۵
کاف
۷۹۵

نوف
۶۳۰
واو
۳۴۰
هی
۲۷۵
بی
۲۸۰

مخبر در هر روز و هر وقت
 از حق و عدل و طاعت و استقامت و رعایت
 مولا پیغمبر
 علی بن ابی طالب
 که سید عالم است از دعا و دعا
 در این دنیا

$\frac{5}{4}p_2$	$\frac{5}{4}p_3$	$\frac{5}{4}p_4$	$\frac{5}{4}p_5$
$\frac{5}{4}p_7$	$\frac{5}{4}p_8$	$\frac{5}{4}p_1$	$\frac{5}{4}p_2$
$\frac{5}{4}p_6$	$\frac{5}{4}p_1$	$\frac{5}{4}p_2$	$\frac{5}{4}p_3$
$\frac{5}{4}p_4$	$\frac{5}{4}p_5$	$\frac{5}{4}p_6$	$\frac{5}{4}p_7$

5

علی بن اعلی سال از حلقه نمایه
 هر که خواهد که علم عربی و سیمیا
 بداند که در حركات الفاظ متغی نماید بکنت بر سه مرتبه و سیمیا
 و سیمیا سه مرتبه است تا نرسد به جلال علم و جلال شمس و تا به تصور
 خواهد شد چنانچه هر دو ممکن است اگر مویک نباشد آن چیز هر مرتبه آنچنان
 مویک از حروف یک حرکت است اگر حرکت باشد حرف و یک حرکت و تقطیل
 افتد و هر مرتبه آن را یکی و دو صورت گیرند و هر مرتبه از مویک جایی هرگز در
 یقین نکند که حفت علی و سخی و حرکت از حرکت است هر که در حركات
 بداند که اگر شمع غایت از در نظر برود این سه صورتی است از سائر الهی است
 که اگر انسان از این سه مرتبه را هرگز نداند اولی از علم و سیمیا و سیمیا
 مویک است و در یاد تمام حركات است چهارده و هر مرتبه که در این مرتبه یعنی الفاظ
 و حركات را بقایه از فیه که پیش از این از این مرتبه و در این مرتبه و در این مرتبه
 و حفت از این الفاظ است و حركات هر یک اسم و حفت از این الفاظ جدا جدا
 رزقند و از این رزق هر مرتبه که حفت از این حركات و حفت از این حركات را بکلیه
 اسیر ضمنا خود مویک هر مرتبه که حفت از این حركات از این حركات و حفت از این حركات
 و حفت از این حركات را بکلیه اسیر ضمنا خود مویک هر مرتبه که حفت از این حركات از این حركات
 مویک را که حفت از این حركات است اسم را حفت از این حركات و حفت از این حركات
 از این حركات مویک که حفت از این حركات است اگر حفت از این حركات باشد از این حركات
 از این حركات و حفت از این حركات است اگر حفت از این حركات باشد از این حركات

دوم معلوم شد

100

دعوت

[illegible]

وفاقیہ اسلامیہ اسکول
مدرسہ اسلامیہ
دہلی

طبع الغفره ونفع الغفره ونفع
 الحجاب وفضله الما طبعه طبعه
 البع مرات والا كذا كذا كذا
 اربعة مرات وكذا كذا كذا
 مع التواضع والكرامه والكرامه

غاز
باربعين يوم من يوم غزاه
ليكن يومه

اینکه دوست را بهر حاجتی و
که کوهانده و کوهانده
بخواند

[illegible]

آوردن از مقصود حاصل شود
در شب یا بعد از آن که در آن
باز بماند تا صبح که در آن
روز و شب بماند تا صبح که در آن
تا زمانی که مقصود حاصل شود

10A

و بعد از آن غلظت و برکت شدن در غله و میوه و غیرت لشکر بیکانه و جمع
و عقد الرجول و کشدن او را و یافتن کالای آنها از ظلم و مغرول کردن از غریبه
خاصیت اسم ۲۹ علودرجات دارین و قرب حق خاصیت اسم ۳۰
معتدلی اعدای ظهیری و باطنی و رفتن پیش پادشاه جابر و غیره عطا و عفو
شدن اصفهانی و اجابت دعا خاصیت اسم ۳۱ بجز حصول ثمر
توحید و لطیفی و ارموز و غیره خاصیت اسم ۳۲ بجز بر سر سبز
و شیرینشری خاصیت اسم ۳۳ حصول ملک لیکنان و قدر سلطنت و زمین
و طهارت ظاهری و باطنی و انقطاع سوسه و دفع در هر خاصیت اسم ۳۴
مصرف شدن بچشمات حق و زنده شدن مرده بکار او و شفای مرض و چنان
شدن از دست ظالم و مجاد و خاصیت اسم ۳۵ حصول مقام صدوقین
و دفع اعدا و حصول مرتبه اجداد و احسان خاصیت اسم ۳۶ بی شتم
از دمارت دارین و مقاصد کربین و قطع اوصاف ذمیه و قبولیت در عالم
و مصرف شدن بصفت حق و شیرینشری خاصیت اسم ۳۷ و هفت
امر شش گانه و خلاصی از ظالمات خاصیت اسم ۳۸ علودرجات و حصول
ملک و جاه و فضل و دارین و غیره خاصیت اسم ۳۹ حصول برابریت
در اطاعت آوردن حاکمان و معاندان و بجز امان و ظلمت خاصیت اسم ۴۰
حصول امداد و عقد لیکنان بدو کایان و بعد از آن محاسب و عذاب و علم حکمت
خاصیت اسم ۴۱ تکلیف از ظالم و پس از آن ماله و شکست شدن چاره بزاران
و معلوم شدن جزو و شریک شدن از دوق

و

تختی

اسم جلالی است خاصیت اسم مذکور برای امدان حاجات هر روز است و از
و چهل و یک بخت و واسه مذکور در یکشنبه وقت طلوع آفتاب که ساعت شمس
شروع کند و اگر چه اول کار تمام شود و بعد از آن که در یکشنبه کار
بتمام رسد ایضا چهل و یک بخت پادشاه بود و چهل و یک بخت برادر روی او بکشد و باد
بسیاری او دهد در دل پادشاه و چهل و یک بخت بی قصه بکشد اگر چه پادشاه از وی بکشد
باشد و بر برادر بی چنان کند مقصود حاصل شود اگر کسم مذکور بسیار خواهد دل او
چنان شود که از پای بنمایان آشکارا گردد ایضا اگر کسی حاجتی دارد و در روزی
باید که روز یکشنبه وقت بر امدان آفتاب بکشد و چهل و یک بخت اسم مذکور را بکشد
حاجات او گردد ایضا اگر مظهر سب کشی کند با طالب باید که روز چهارشنبه
عشاء یک بخت کند و جامه پاک بپوشد و خوشبوی بر آتش بندد و این سبم را صد و یک
و یک بخت روزی بخواند و غرض از آن حال مطلوب با طالب پیوندد و مطیع شود
گرداید که صدق دل و بقصد درست کند در دل شکست ناپذیر و نازد و مقصود رسد
ایضا اگر کسی از غایتی از ابرار رسید باشد و حاجتی بقدری از آن باشد یا بقرین
دارد که مستحق آن بود یا امید مالی بکسی دارد و تا ترسید در آن باشد دعوت اسم
مذکور کند این را دعوت ربانی خوانند و مدت این دعوت یکست اربعین است و اگر در این
کام بر نیاید یکست و یک روز دعوت که مقصود حاصل شود و صاحب دعوت را
شریعت در پیشگاه و پشت حق واجب بود و از هرگز باز نماند و غرض از این دعوت آنست
و در دعوت کایان و حاکمان و فاسقان و مشرکان که باید که بپوشند اسم مذکور را در روز چهار

۱۵۷

شموطی

دعوت پیش از آن که چنانکه گویند در زمان و غلظت و برکت و غیره لیکنان که به هر روز
در هر کار که بخواهد و اگر از روزی بقی مانده باشد و بعد از سبم یا خوشه یا نیت خوب
باب باب باب که به هر روز شود بازده مذکور بکشد و چهل و یک بخت که خداوند
خود و از این صفت دارد ایضا اگر کسی خواهد که سلطان روزگار مطیع و مسخو
باشد باید که حاجتی از غرض سازد و این سبم را پیش کشد بعد از آنکه مطیعیت
و نازد و دعوت کند بعد از آن عاقبت را در کشت کند هرگاه که پیش سلطان برود
لباس در آن خانه بپوشد اما چنان کند که سلطان بران و قوتش باید تا باب دعوت
گاه و هشت باشد بی شک سلطان مطیع و مسخو شود و بخت و بی قرار شود
باید که صاحب دعوت بقصد و درست دارد و معتقدان باشد و از حیات و مشکرات
مخیر و بخت و از این باب از یک خانه که مجرات هیچ انبیا و کرامات بر او نیاید است
که به مجرات و کرامات از خاصیت اسم مذکور عظام بود و زینهار از خدا ترسد و در وقت
بهر نفس اماره مشغول گردد تا افضیات بر خور داری بشود و مستعد شود و در وقت
ازلی و ابی روی از آن فرماید و بقی مقاصد دینی و دنیوی رسد الله و عفو و در

کایه

بسیار شود بختی که هر که بدست دوست دارد و در نهضت او آن شربت ظاهر گردد و دل
صاحب دعوت تنگ نشود باید که در لیکنان یا شکر یا سحر یا دل قوی دارد تا بر ابریه
ایضا اگر کسی خواهد که از هر درجه اوزان عالی تر گردد که خداوند است و شرف و سعادت
ابدی و سرمدی و ادوم سر گردد و بر لیکنان و بر شرافت و چنان زمان بی سبب ملازمت
و مطیع و با موافق باشد و از هر کار او بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
نورنه و بخت و مستعد او شوند با بخت اسم مذکور را بنده روز هر روز بخندد و حرکت
بخواند اگر او طالب جاه و رفعت و شرف و کثرت اموال و کسب باب باید و حاجات
دینی و دنیوی برای او در درجیات و مقامات عالم حقیقی و معانی و معانی مطهر ارفع
و مکان حقیقت و چهل شود پس چهل سالگان طریقت باشد و اگر آرزوی انحصار ملک
و سلطنت و جهانگیری بود و چهل دعوت تمام کند چهل چهل گردد ایضا اگر کسی
خواهد که در مقام عظمت و شرف مستدام بود و تکریم و شرف در آن را بدین باب باید که
از بخت بکوشد تا چهل روز در وقت شرف اسم مذکور را بران خانه بخشد
و در روز یکشنبه بخت و چهل بخت را بخورد و در وقت حاجت بخواند اگر
ایضا اگر کسی خواهد که از سعادت صاحب دعوت نصیبی باید و عید گردد باید که
مهر آن خانه بختی بکشد و آن را بدین نام بخورد و باید که در آن خانه بخت
رسد و از بخت و بخت و بخت باید و اگر کسم مذکور را بخندد بهتر بود در سعادت
صاحب دعوت داخل گردد صاحب دعوت باید که بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
تا روح با او انس کند و دوستی کند و در همه امور موافق باشد و در هر وقت

۱۵۸

[illegible]

مَعْرُوسُنْ
ننہ نخر
جمل خزار و جمل
و چهار کرت

کچھ

بخواند زنی بسیار دودش را بر هفتا کرد و حتی دعوت با مینان غلام علی بن
کند و این فریاد می‌نمودم که ای مردم اجابت دعوت بر سر ندانید که ای پسر
کویین و صاحب دعوت آن باشد که از غم خود را در حق خود که با جوهر
دعوت است که اسرار و جایب و غایب‌های بسیار را بر لوح قلب افشاید
و نشان دهد و حق دعوت است که چشم‌های دعوت کند و حدت دعا می‌باشد
شود و اجابت دعوت را نمود که بدین دعا می‌باشد و این دعا را هر که
استدنا بخواند دعوت باشد در این دعوت با لسان هر یک بنام سوره
در دعا دعوت و این دعوت را هر که بخواند در دعا و در دعا که
و صاحب دعوت خواهش کند در دعا می‌باشد و این دعا را هر که
مقرر کرد و هر که طالب و در این دعوت است و دعا و دعا که
الانیا و بر این دعا و انشیا و این دعا می‌باشد که در این دعا
خیمه می‌باشد بدین دعا و این دعا می‌باشد که در این دعا
باز نماند

بخواند

یا رحمن کلین و رحمن یا رحمن اسم مذکور است

خاصه اسم مذکور بر این دعوت و وقت با هر چه است روز هر روز
و در است که بخواند ایضا لقبه باید و انکه می‌باشد و هر که
اسم مذکور بخواند و این دعا می‌باشد که در این دعا
تب کند و در این دعا می‌باشد که در این دعا

طَهْفُون

باز نماند بعون الله
یا حسن کلشی و در احسن یار حسن اسم مذکور است
خاصیت اسم مذکور برادن حاجات و محبت با محبوب هفت روز هر روز یکبار
و دویست مرتبه بخواند افضل الحقیقه بیاید و اندکندم و یا جوهر برادره یکبار
اسم مذکور بخواند و یک آنرا نود و یک بار ندیده آب برگرد و برانش بخواند
آب برگردد و شش نرم چند مرتبه بخواند شود و اندکندم مذکور در کتاب

پیشداره لغزدم مشق و نهان گشته در حوض یاد بکشد روان لغزدم هفت جانی
طریقی نشود. ایضا اگر کسی به خودم از روی کتب عجب بدو بخواند گمان همه
خیلی از لغز و لعل دارد بداید که مگر بدو هر چند عیب داشت و عرواق نبوده
تا خود نام را در او تر نویسد و دستهای کس را در او درواری و یاد را بک
نهان کند و اگر بدو شک باشد هر چند ربط و ادب از آن کس نماند
بجای خصلت های بد و صفت کرد و وفایت جای شکست بر مرد ترنگ زد و هیچ
تنبی بریده نگردد اگر کسی مگر بدو سوزنده دعت کند برده و ترس بر سر نهاده
کست کجانه چو عفت؛ شرف او تا کمر زدند که شایسته عالم برائی حال بوی سخن
گویند و سر بر آید گویند و او است دلدار و زانو داشت یغمان الله چانه
والی دعت ایسم اگر کسی را بگوید کس با کمر دارد و اگر شرط گفتند
پیشتر سوزان شود اکنیت را بطریق ایستاده نگردد که گویش مطلع ایظ
اوستونده و سارقه فاق حضرت علی را از این سپرد ایضا اگر کسی سبک
صافی و جامه دلف دست رست سبزه بوی و عرق نبوده و در دقت
دلگیری دست مگر دشت و امانه دلش را زینت نشود و با هیچ کس رو
نیارد ایضا اگر بوی جان عاشق شده باشد عشق بوی جان برادر دارد باید که
سه روز در دارد و هر روز با هند که ایسم بخانه چهارم روز در آید سب
جاری و افغان با کس دعت الوضو، کذا اهل داران و دعت علی علیه السلام
در هر کوزه از آن سوزده اخلاص بخانه دوازدهم او است مگر بدو که از لغز و لعل

19.

خشیونذ

[illegible]

مترقب

باقیوم خلافت شرف من علمه ولا یبوءده یا قیوم
اسم مذکور جمالی است خاصیت اسم مطهر اگر کسی برای ثبات دل و حضور حق چهل

از کما به شکر ان حق می جویم ماند و می نظم است در خالصیت اسم مذکور
با یکدیگر به جهت روز علی الترتیب دعوت کند هر روزه هزار بار بخواند
و این دعوت را با ربی انفس خوانند و در این صاحب دعوت بسیار است
که هیچ روح و نفوس و سیارات و کواکب واقف گردد و هر چه در عالم است
که در حقیقت باست ستریم با تانی الا ان فی الغیب مالا تظنون مشاء کند
چون ابیات ربانی و بسیار ربانی در سماء عظام مستخرج است و از ارواح حق
و عوالم نفوس است بعضی معانی روحانی و بعضی ارضی چنانچه یعنی نزل و غفلت
که ما واری تغییر زبان و تحریر بیان است و احوال ایشانی در عالم ملکوت
و جبروت و اضع و اعلی است و چون صاحب دعوت هم الا احوال شود مجموع
این همه حالتها صاحب غلظت شوند و چنانچه ساکنان عالم معنی به و توحید نمایند
او بنور ولایت همدار شده و معاینه کنند قال الله فی الاصل انما یلتحق
فانما یظن فی الوجود الحق و جل و عالم از حلقه یاران روحانی و سفلیان چنانچه
باقی اسس و نورانی مقتبس گردد و سر عالم بر روی متکشف شوند و در حضور
کرامات قادر گردد و به یکباره اوقاف و بسیار خلقی ساخته شود و از عالم این
افزون بکمال صفتی وارث شود و در هر مملکت گردد

عقیده روح

با دلگی ظاهر می کل افترقیه اسم مذکور حالتی است
و خاصیت اسم مذکور برای برآمدن اموال و خیر و انوار و شایع طین و خوا
شدن ایشان مدت چهل روز هر روز یا نوزده هزار یا یکصد یا یک هزار و نسیه
ساعت نعل نهم ماه یا دوازده ماه یا هر ماهی که خواهد بود و در هر روز یکصد

هزار

و جامه پاک به شد و کمانه خالی رود یکبار و چهار صد یک بار اسم مذکور بخواند
بنت حق از ارواح و صاحب دعوت اشک را شسته با یکدست از دعوت
چند روز چنانچه جللی و جانی ترک کند تا ضعیف او ضعیف گردد و عالم ارواح
با او انس گیرند و اگر نه بدین عجب و غرایب بیرون و چون کرد و دعوات
مشقت شایان این باشد که جامه ای سبز بپوشد یا مشاء یا نسیه بپوشد
کلاه یا دشت بر سر بپوشد و این در دیشان چون مانتاب و دیشان بپوشد
نور و شایان بر دیوار افتد و چنانچه بر صاحب دعوت بایستد و چنانچه بگوید
با یک صاحب دعوت بپوشد و در در دشت باشد و بلند خواند از عالم که
ایشان را چنانچه بگوید ای فریده خدای جل و جل ترا به صلوات و چه مهر داری
و مقصود تو چیست و ما از احاطه با یک صاحب دعوت گوید ای فریده خدا
گرم و در کواری گردید خدای جل و جل ترا به صلوات و چه مهر داری
و به جهت حاجت آید انکه هر چند که از روزی از شما آست که در هر مکان و در
و هر جا که مرا واقع شود از یکدست و به از هر کس میان دوست و دشمن و مدد
بکنند و دوست بکنند و بهر چه در نظر و در فکر و در لطف و در فکر و در کار که
بهر روایت و بهر چه در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
مرا غرض کرده و در حضرت حق بر سر ساید انکه نشانی با یکدیگر میان ما باشد
تا بوقت حاجت شارب است که مرا حاجت میروا کنید ایشان را گویند انکه نشانی
بهیچ نشانی نیست که ما حاجت حاجت تو بیاوریم و حاجت تو روا کنیم صاحب

با دوازده گوید و اسم عظیم نام خداوند مذکور می شود نگاه روزی بپوشد
که اقباب از آسمان فرود آید و در دشت او شود که از صورت خویش بر آید باشد
چنانچه نویسنده عالم یا به مثال کاسری بود و صورت جلال و شکلی طبع نماید
بدین آن و عالم طبع طبع گردد و در اصل او هیچ دشت بپوشد و اقباب
با عالم انس گیرد و طریق بودت و حجت اقباب به صاحب دعوت پیش
آید و بگوید ای عالم چه مقصود داری به مقصود که او را باشد عرض کند بشیرین زبان
و اسم را از سر ببرد و بر روی اقباب بپوشد تا اقباب او را که برود و وجود او
منور گردد و بگوید ترا قبول کردم هر جا که باشی و بگویند ترا قبول کنیم و عهد
کردم که هر چه دعوت کنی بیایم چنانچه باشد که این گوید صاحب دعوت
داند که هر چه بگوید که با نوا به آید بخیر و دست بر سر بندد و عاقل و عاقل
کیر نماید تا ترک گفت با او رود و عالم نظر بران دارد و تا یکای خود رود و چنانچه
بود چنان شود و دعوت صاحب دعوت در ماضی رود و با منظر و حق حاضر و دشت
همه دانی زمان غلبه خلق بسیار شود و صاحب دعوت رجوع کند و با او از بلند
بگویند بر خیزد بر تخت ملک نشیند که پادشاه مانید و پادشاه ماضی از میان
برداشتیم و حکم تو قبول کردیم و در هر خلقی بر می خیزد اما با یک صاحب دعوت
بسی ایشان ملتفت نشود و بر سر نشیند که در آن زمان است و در دشت بپوشد
با یکدیگر را بپوشد و بگوید ای خدای جل و جل ترا به صلوات و دعوت از او
بار طلب صاحب دعوت آید باید که عالم بر خیزد و در دشت نشیند و این دعا می

دعوت گوید چنانچه شایان قوت دارد و در مقصود و نشانی است تا یکبار در هر روز
به دعوت نباشد ایشان چنانچه دعوت بشوند فی الحال خدای نوری و دهنند
همی خضر مرغ و خلقی بسیار از دشت و خلقی هر چه بعد از عظیم که بپوشد و خد
بجهت صاحب دعوت گوید توقع دادم که این خطی من اموال یا تا خواهم تا آنجا که
ایشان آن نامها را بوی آموزند و شرح خاصیت آن خطا بگویند و تعلیم کنند
که این دعا را تا یکبار که در چشم زن حایض و جنب و فاسق و فاجر و عاقل و فاسق
بعد عالم انکار و فریاد می کنند و بگوید از برای من بگویند که این انکار است
دادم بتمام تو باز روی و به وقت حاجت من باز رسید هر که در صاحب دعوت
را حاجت بخواهد ایشان شود بهمت با آن نامها که بر خاست بخواند و بخور
سوز حاضری شود و حاجت او را روا گردانند اما باید که چنانچه دعوت خود را
مصفا و ادوات و غلظت نشود و در این دعوت بسیار است تا محرم گوید
ما استعاضه ایضا اگر کسی چنانچه بپوشد اقباب اسم مذکور دعوت کند باید که
اولین خویش از اهل و مال و جاه و حجت دنیا پاک کند بعد از این دعوت و آید
مدت صد و چهل روز علی الترتیب بعد و بخواند تا ثمرات آن پیدا شود
اگر اوقات و طلب ساعات را بر اقباب بخواند و محل خلوت و عزلت بگزیند
بهر سر که از اقباب طلب بپوشد تا محرم گوید و زمان دارد و این دعا را
دعوت آید گویند و بپوشد و در دل داند که این اقباب است که
و بپوشد اسم نکند دارد اول و آخر بخواند تا شمس اجب حاجی الله و این حق

دواز

سَبِّكُرِينَا

7.

دینوئی

قمر

عطارد

之

سر
سرتاپی و
مشفیٰ

۱۵۱

بخلف العبد
ارواح

مظہر

و ظاهر گردد و مقصود از رسانند چنانچه هر سورت از آنرا بر علیه شش نشاند
بالحسب الصلوات لخلق الانس بكل الامه و شانه که در هر سورت
و نماز که اسم هر سوره و بیست بقاعده چند فقرات الصلوات در صورت
عالی شود و بعد از تمام کردن دعوت و نظیر هر چه بود که از آن مراد او حاصل شود و زمان
خلق از زمان کائنات اولیاد کرد و خلق بدو متوجه شدند و مقصود از هر نماز و
غایب که در هر نماز سر نهاده باشد و شش در میان آن هر چه بدو مستغرق گردید
و چشمها را بر عالم درونی پیدا شوند و در آن عالم که از روی هر چشمتی حاصل شود و عالم
سعی نمود و اما چنانچه هر کسی که در هر نماز و بیست فقرات که در آنجا که از هر نماز
صورت چهل و دو فقرات مقصود حاصل آید ایضا که در این سوره مشغول شود
بهر از خود از خواص و عوام باشد و در پیش با کفایت بدو نشان کند و زمان
خلق از این کائنات خلق شود و در وقت آنکه در هر نماز که هر چه بدو در هر
مسبح آید هر چه سکوت در دهان گردید و هر چه از زبان بیرون آید و هر چه بدو
شکست و در دهان بیرون آید و وقت کلام مشغول و از زبان او صادر شود و از آنجا که
و در وقت آنکه اسم او را در دست هر مرد یا در دهان هر کس که بخواند ده هزار درود
و چهار درود بر جمیع احوال و غرض هر کس که از هر نماز و تمام شای غرایب در
هر سوره بیست فقرات که در هر نماز از زبان او بیرون آید که تمام کلام او اخص و
حضرت است که در هر کسی را که دعا بخواند و در هر کس که استجاب شود مشغول گردد
و بعد از آنکه گویان تمام و وقت او را خود آید هر چه صرف کند و هر چه از زبان بیرون آید

[illegible]

جہانگیر

(R)

که دعای یافیه از اینجاست
تا اینجا وصل از اینجا بانی

ضابطہ

195

لف
الجليل

وَلَدَا
لَفْ كُمْ

انها: الامر
والرجاء
نحو
يا علم

میں

بَاوَالِي يَاوَالِي يَاوَالِي
تَوَلَّنَا اَع

اسم مذکور چاست خاصیت هم مذکور اگر کسی در چشم روزان دست و پیش
بست شود و هیچ صفتی منصف نکند و باید که چهل روز دعوت کند و او را
اسم مذکور پیش بلوغ نماند که خواهد یافت ایضا اگر کسی در چشم خود
کمال خلوت کند و خواندن بعد و خواند و هرگاه دل بر این کار دارد از هر که
لا رب چه ظاهر کرد و قدرت العظیم در اخلاص و منتهی علامت ظاهر شود و ظاهر
شدن آن دل قوی دارد و منور می شود و بدینا به و از خواندن نیز باز نماند و علامت
مذکور به منتهی وجود الله اول است که چنانچه در عالم نظر او سیر نماید چنانکه
خود را و جمل خود را و در دیوار را و غیره بیند باید که خوف و ترس در دل نیارد
و در چشم است که چشم روز و در چشم صاحب دعوت بیاید در دعا و یا در دعا و او را
گویند ای فرزند آدم مقصود تو از این دعوت چیست و چنانچه داری بر خیز و در کار دنیا
مشغول باش و اما در تقصاتی رسد باید که صاحب دعوت هیچ جواب نکند
و این اسم مذکور بلند خواند و ترسد و الله هم علامت بود و سیر است که روزی در چشم
مشغول دعوت شود و منظر وقت باشد تا هر چه باید آید ناکه مرغی سبزه
ماند بهای بیاید بر سر آتش و باید که مشغول و مشغول تر از بسیار جمع
شوند و منتهی کمال بخشنند و دل قوی دارد و اسم مذکور بلند خواند و هرگاه
چهارم است که روزی بعد از نماز در خلوت او شخصی حرف می شنود و می گوید
در آن سلام کند صاحب دعوت چنانکه می گوید تا در دعوت خلل نیست
تخص مذکور زمانی در آن بشیند و سخن پیش آید اگر عامل هر خدایان دعوت

باید

دعوت گوید که ای ملک لا ابرار خدای خالق سبحانه از تو را ضعیف با و از
از تو است که کفر خود را بلی غالی تا بهر حاجتی تمکد باشند و هر که ای که بگویم
حاضر شوند دعوت کنند و نظر خود را از هر باز گیرند المقصود چنان ترا
لش کفر نماید بعد در حکم تو آید و جمل خلاصه می شود و رسد و اسم
مذکور بسیار است مخفی گفته شد
یا منان ذالاحسان قدیم کل المخلوقین هت
اسم مذکور چالی است خاصیت اسم مذکور اگر کسی نام دارد بود که با او آگاه
آمده باشد باید که اسم مذکور را بخواند حق نام او از خواندن بسیار متع
گرداند و هر که با او معامله کند سودمند شود و عامل از اهل جاه و عظمت و شریک
شود و اولاد و اخلاصی بزرگد ایضا هر که اسم مذکور بخواند و حق کاف
در حق شرف باشد و با خود و با هر که می شود و نزوح معتبر بود و اگر
دانشجو است یا صاحب الدعوه شود ایضا اگر کسی برای ترقی شغل و عمل خود یا
دیگری اسم مذکور دعوت کند و شبانه روزی هفت هزار مرتبه بخواند و حق
هفته الیچ المتانی شیخی روی اشک را شود از جلال الله که هیچ وقتی
عالم باشد ندیده باشد بغایت اهل شریعت و عظمت و صاحب دعوت و
علمی یا موانع که هر که می شنود از اهل جاه و عجم که می گوید توان در دنیا و آخرت
شود و او را چنانچه از علم و تعلیم که چون بکمال دست نرسد که در دماغ
ملکت نشوند تا از شغل حق بازماند و غما نرزد و مشک بر دل او نشیند

باید

بیاخت و ملکت شود و با کس که در چشم است که در چشم است و چشم هر که مشغول
السن و من و دیو و پری و کاف و مسلک که در و مراد و متعده و شان در باید نمود با طریقی
اما سبب بر زبان دارد تا دعوت نام کرد و ششم است که از روزی است و چشم
تا در چشم و خلوت میان مندرج می شود و دعوت بخواند و در شب تعدد و یا
چراغ دان سبز و بر خیز و بیت و یا یا سبحان میگوید باید که هفت کثرت سوره قل
او ای الی الله سبب نذر برشته بخواند و در آن هر که از آن خدا بعد دعوت مشغول
شود تا منتهی شب می کشد یک چاه هر روز پیش مندرج او سید شود و گویند ای
فرزند آدم بر خیز و از مندرج بر من ای مقصود دعوت اگر مال بخوانی به هم و چشم
معتق و بر سر نام و اگر علم بخوانی علم می آموزم و اگر کس می داری ملک کرد و ای لیکن
پیش آید که هر مقصود و مطلوب است که توانا را ایم باید که هیچ حرف حق
نگوید و از مندرج بر من نیاید و از باقی بخند و الله ملک شود هفت است که در
روز چهل شورش و چشمی پیدا شود در روز یا در شب هر که مشغول با دعا خواند
سوزان بر روی سوار شود و نه می کشد باید آید تا کاه میان ایشان سلطان باشد
بر شیری سوار در و شش حرف می بر دین و گویند در چشم خدا مانع است
بر روز و جوار برای شادی کسی هزار مرتبه در چشمش حاضر نماید رسد
سلام کند باید که صاحب دعوت بر خیز و دست بر سینه بندد و هر جواب
دهد قطع باشد چنان گویند بعد ملک گوید که ای عالم علم را بی و ای زلف
ذرات انسانی و ای فرزند آدم خلیفه حقانی مطلوب تو چیست باید که صاحب

عالم

ایضا اگر کسی راه کرده باشد نوکرت بخواند راه یابد ایضا اگر کسی
و سامان شده بر هر روز نود و نه بار بخواند یا مان رسد
یا دین العباد کل یقوم خاصه اهل بیت و در غیبت
اگر چه که بکعبه مشک و زعفران بنویسد و بر سینه صفت بخواند بزمان الله تعا
در کور نرزد و معذب نشود و اگر چه بخواند ایضا اگر کسی بر بر صیقل باشد
که هیچ عیبی نیفتد باید که اسم مذکور را که در خطانی مشک و زعفران بنویسد
و بر روی دست بندد از هر صیقلی یابد ایضا اگر کسی چشم سفید و در چشم
دعوت سلطان آن گوشت اسم مذکور بر پوست آهوی مشک و زعفران بنویسد
و جای ماند و ای در دیوار است قبله جهان کند و تا سی روز هر روز چهل و
کرت بخواند غم سفر او باطل شود بزمان الله ایضا اگر کسی چشم سفید و در چشم
مذکور بر پوست آهوی مشک و زعفران بنویسد و میان کلاه صفت نقالی جان
و گمان او باشد از دزدان و عاقل بیگانه و راه زنان و چهره حاجتی باید آید او
قصه کند چنانچه در وقت بکوش ایشان بود و اگر کردانه ایضا اگر
کسی خواهد که مساجد خود را کس کند این اسم را بر هر سینه بخواند و در وقت
لوش حق عود بود آن نوشت و در کلاه است و در کلاه با نغمه است این
اسم است سلامت رسد و بکس اوقات خیرات شود اما از این اسم هیچ
یکی را آگاه نگرداند ایضا هر کس که هفتاد و دو روز در چشمش بخواند هر
مقصود کند که دل و برایت قبولت ابرام و شایع کرد و حق و کینه و زلی از اهل

چنانچه

[illegible]

کند میست که ردو اجابت شود بلکه بگوید این آقا خدا حلال حق تلفی
دریابد اولیست که هر گاه شیخ بر سر و شایسته زیارت در خود نوجزوات
عبده صوم شروع کند سیم روز و روزی چهارم بستر دعوت ایشان پیش
از غرض پاک بکشد و در او وارد و دو گاه بکشد و او آفرض و سکوت بخانه
کشد شربت بجا کرد و بعد از آن حاجات بامر کس اعیان و ادعای کینیت در
ایشان خواند مرا در ده روز داخل گردانده حاجت هر کس صله و قضاء حاجت کند
در هر کس انا انزلناه بیست و چهار بار سلام و نود و یک مرتبه با عیالی عند کل
کریه و بچه و حبیبی عند کل و عقیقه و معاذی عند کل شایسته و بار خدایا
این شفعه عیالین بکند و روز سه روزه در دو حاجت طلبه بفرغ و زاری بدار
و دعا بخواند و عظم و راس بقل و دعا طهر و دعا کاشف و دعا عظام و وصل ضمیر
مشغول طالب الدین بقل و دعا کاشف و دعا عظم و دعا ختمت هر یک
بست نوبت برای محافظت و خیر و عیال و عیال و دعا بکار و اول خوانده و دست دراز
که مشرب بکشد چون نوبت به شمش بکار کرد دست برین خواند و دست دوم
و سه بار بخت بر خوشن ترتیب مذکور بکار و دست اول و ثانی و روزه و سه
بخواند و دست راست و دست چپ حاجت در میان حق بکار کرد و دست
ان شاء الله در میان قرابت کعبه دعا آفرین و نود و یک مرتبه حاجت در سه
بار پنج بار بخت و روزی ده حاجت لطیفه حاجت روا کرد و دست راست بخت خواند
خدا کرد که خواهد شد و علمایه و دست چپ و دست راست خواند و دست چپ بار

[illegible]

البصير وحسب الله ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير وصلى
 الله على سيدنا محمد وآله اجمعين اللهم انك قلت
 وقولك الحق ادعوني استجب لكم وانما اخلف الميعاد
 اللهم يا لطيف اغثنى وارزقني بحق اطفأ الحق الحى
 كرمك عن الخلق ولا تكرمك عن السؤال اللهم
 تفضل على وحيثنك كن بى ولا تكملك اللهم وارج
 هتى واكشف عني وتغنني في رحمتك استغنى يا فارح
 الهم وبكاشف الغم افيض ديتي واهلك عدوى بغايب
 قدريك يا اقدر القادرين وارحمي رحمتك يا ارحم الراحمين
 سبحان العادر والظاهر الحق في الجبار لمعدني رحمتك استغنى
 اللهم بحسنة الذنوب ورحمك الحق وحيث اتم الاظلم
 ان تغفر حاجتي وتغفر عدي وتوصلني الى ما اريد
 وتدفع عني شوم جميع خلقك يا ارحم الراحمين بعد جهنم ازل واما
 اعوذ بالله من الخوف والسرور معوذتي بحمده وكبره وروحه
 اعوذ فؤادى ورسنوت كوني اعوذ بالله الصعيع العليم من الشيطان
 الرجيم اللهم طهر قلبي من الشك والشرك والياء وذرت
 لابي الذكر والحمد والشأن بك اللهم صل على محمد
 ما اختلف المكون وتعاكب العصور ونكر الخلد يدان

سورة الكافرون والافان
والعزيرين بقدر الكافرون
ثلاث مرات وبنسخ بيده
ومبسط وجهه

مهندسين في الحرف

واستحقب الفقدان بلغ نوح بئسنا عهدنا من الغيبة والرسول
اللهم صل على محمد افضل صلواتك بعد معلوماك
وعلى آل محمد عليه وعليهم السلام ورحمة الله وبركاته
بعد ما كاشفت بجزائل لسم الله الرحمن الرحيم اللهم
فرج همي واكشف غمي ووسع رزقي برحمتك استغث
يا فارح الهمم ويا كاشف الغم اخصني وبنني واهلك عدائي
برحمتك يا ارحم الراحمين بعد امر بمصداق حصنك فغيب
بالحي القيوم ودفعك عن السوء بلا حول ولا قوة الا بالله
بعد وصل صغير جزائل لسم الله الرحمن الرحيم يا ارحم
جميع الموجودات من العقول والحواس يا واهب
النفوس والعقول والخير ما هيئت الاركان والاصول
يا واجب الوجود يا فاضل الجود يا غافل القلوب والاوراح
وجاعل الصور والاشباح يا نور الكون ومدرك كل قادر
انت الاول الذي لا اول قبلك وانت الاخر الذي لا آخر
بعدك الملائكة عاجزون عن ادراك جلالك والاعنان
قاصرون عن معرفة كمالك اللهم خلصنا عن كل غي
الدينية الجسمية ونجنا عن العوائق الزمنية الظلمانية
اُرسل الي اعدائنا شوارق انوارك وافض على نفوسنا

بسم الله الرحمن الرحيم

ان

بوارق انوارك العقل قطع من قطرات بحار ملكوتك
والنفوس شعله من شعلات نار جبروتك ذاك ذات
فيا ضة قبض منه جواهر روحانية لامعة ولا
تخبر ولا منفصلة ولا متصلة مبرأة عن الاخيار والاول
والبين سبحانه الذي لا تذكره الاكوار ولا تمسكه
الاكوار لك الحمد والثناء ومنك المنع والعتاة
وبك الجود والبقاة سبحانه الذي بيدك ملكوت كل
شيء واليه ترجعون

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انت الملك
المعطي لا اله الا انت انت ربى وانا عبدك
عالمك سوء وظلقت نفسي واعزنت بدني فاعف
لي ذنوبي فانه لا يغفر الذنوب الا انت يا غفور يا
شكور يا حلیم يا رحيم اللهم اني احمدك وانت للهد
اهل على ما خصصتني به من مواهب الرغائب
واوصلت الي من فضائل الصنائع واوليتني به من
احسانك وبقيتني به من مظنة الصدق وانكنتني
به من وسيلك الموصلة الي واحضت الي من انفاع
البليّة عني والتوفيق لي والايجا به لدعائي حين انا بك

بسم الله الرحمن الرحيم

داعيا وانا جيتك داعيا وادعوك مضارعا مصافيا
وحين ارجوك داعيا فاجدك في المواطن كلها جا را حاضرا
حقيا بارا وفي الامور ناصرا وناظرا والخطايا والذنوب
عافرا والعيوب سائرا لم اعدم ويونك وبرك وخيرك
طرفة عين منذ انزلتني دار الاختبار والفكر والاعتبار
لتظهر لنا انوار اليك في دار الفكر فانا عتيقك يا مولاي
من جميع الضلالت والمضال والمصائب والمعائب والوزائب
واللوازم والهموم التي قد ساورتني فيها الغيوم بها انير
اصناف البلاء وضروب جهل الفتن لا اذكر منك الا
الجميل ولما ارك منك الا التقصير خيرك لي شاول سرادير
وصنعك لي كامل ولطفك لي كامل انك انت الذي لا يظلم
وقضائك على متوازيات وبعثك عندي
مقبولة لا تخفى جواربي وصدقت رجائي وصالحتي
استغاري واكرمت احضاري بغير حساب
وتشقت امرائي لسم الله الرحمن الرحيم
اللهم صل على محمد وآل محمد الطاهرين
اللهم صل على محمد وآل محمد الطاهرين
اللهم صل على محمد وآل محمد الطاهرين
اللهم صل على محمد وآل محمد الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

والصلاة والسلام

وعافيت من كل شيء ومتوا في وقفتك في اعقابك ورفعت
من صافتي وكففتني شر من عادائي فحمدي لك واصب
اليك الحمد والثناء والتمجيد والثناء والثناء والثناء
وشا في لك متواتر وانبتم من القهر الى القهر بالولن السبع
خالصا لذكرك ورضيتك بنا جميع التوحيد واخلص
التقدير والمخاض التمجيد بطول التعبد والتعبد لرحمن
في قدرتك ولوقفتك في الهيئتك ولتعللك ما تبت
ولا ما هيئت تكون للانشاء المختلفة محاسنا ولتعلنا
اذا احييت الانبياء على اعزازهم الخلفيات ولا
خرقت القواهم تحت العيوب اليك فاعف عنك
معد ودا في عظيمك لا يبعثك بعد الحسم ولا يملك
عوض القطن ولا يسهل اليك بصير الناظرين في مجد
جبروتك ارتفعت عن صفوة الخلقين صفات قدرك
وعلا عن ذكر الدارين كبريا عظمتك فلا ينطق ما اكد
ان يزداد ولا يزداد ما اكدت ان ينقص اني في عظمك
ولا حشد شهدك حين نظرت الخلق ولا حشد شهدك حين
نذحصرك حين برزت النفوس كل انفسك

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

عن تفسير جيفيك وانحسرت العقول عن كثرة صغيتك يا رب
عن كثرة معرفتك وكيف توصف عن كثرة صغيتك يا رب
وانت الله الملك الجبار القدوس الذي لم يزل ازلنا
ابديا مديدا امانا في العيوب وجيك
لا شريك لك ليس فيها احد غيرك
ولم يكن الا سيواك حارث في ملكوتك
عجفات مذهب
التفكير وقاضيت
الملوك لجديك وعنت الوشوخ بولاه الاستكامة
لغيرك وافتاد كل
شيء لعظمتك وام
كل شيء لقد ريك وخضعت لك الزناب وكل ذوق
ذلك تحبب اللغات وصل هنالك التذوق في تصار
الصفحات فمن تفكر في ذلك رجع طرعه اليه حديدا
وعقله مبهوتا
كروا في حق الزناب فاعرفوا في راجع النظر في راجع النظر
يتقلب اليه في سائر اجزاء جسمه وراسه ورجليه ورجليه
يعاذه من جميع خلقه لطفه بالقدوس را برمت منك ربه في ربه
بارئ من كل ربه را برمت منك ربه في ربه را برمت منك ربه في ربه
عدو او را يثاب

وتفكره محبته اللهم
لك الحمد حمدا كثيرا
مواترا متصفا متصفا
مستوثقا يدوم ولا يبدي غير مغفود في الملكوت
ولا مطبوس في المعالم ولا منقوس في العزاق فلت
الجد على مكارمك التي لا تحصى في الدليل اذا ذكر الصبح
اذ اسفر وفي البر والبحار والعدو والاصال والعشي
والانجبار والظهير والامتنان وفي كل جزء من اجزاء
الدليل والظهار اللهم بسمه في الموضع الذي
تبوؤفك قد احصرت في النجاة وجعلت
ملك في ولايته العصمة فلم ابرح منك في سبوغ لعلك
وتنايل الآك محر وسالك في الرزق والامتنان وفوق
لك في المنعة والدفاع عني ولم تكلني فوق طاعتك
ولقد رخص عني الامانة فانك انت الله الذي لا اله الا انت لا تغف

لنفسه

لنفسه

لنفسه

ولا تغيب عنك غائبة ولا تخفي عليك خافية ولن ينبت
تصل عنك في حكم الخفيات ضالة انما امرتك
اذا اردت شيئا ان تقول له ان يكون وجبت ان يكون كونه
الله لك الحمد مثل ما حدثت به
نفسك وحمدك به الحمد و
وحدك به المحمودات وكرك به المكيرون
وهلك به المهلكون ووجدك به الموجدون
وعظمتك به المعظيرون وسبحك به المسبحون
حتى يكون لك متى وحدتي في كل طرفة عين
وافل من ذلك مثل حمد جميع الخاملين والموجد
اصناف الموجدين والمخلصين وتقدير اجناس
العاريين وشماعة جميع المهلكين والمصلين والسجين
ومثل ما انت به رب عالم عارف وهو محمود و
محبوب ومحجوب من جميع خلقك كلهم من اجواننا
والا يا والاثام وارغب اليك في برلك ما انطقهم
به من حمدك فما ايسر ما كلفني به من خلقك

وانظمت ما وعدتني به على شكرك ابدا فني بالتمسح
فضلا وطولا وامرني بالشكر حقاً وعدلاً ووعدتني
عليه اضغاثاً ومزجاً واعطينني من رزقك اختياراً
ورضاً وسألتني به شكراً يسيراً صغيراً اذ تجبني
وعافيتني من جهد البلاء وقد كنتني ليشوء يسوء
فضلك وبلاءك وجعلت ملكتي العافية واوليتني
البسطة والرخاء وسوغت لي ايسر القصد وضاعفت
لي اشرف الفضل مع ما وعدتني به من المحجود
الشريفة وبقرتني به من الدرجة الرفيعة واصطفيتني
باعظم البين دعوى وافضلهم شفاعاً وواضحتني
حجة محمد صلى الله عليه واله وسلم وعلى جميع
الانبياء والمرسلين اللهم اغفر لي ما لا يسعني
الا مغفرتك ولا يحفه الاعفوك ولا يكفره الا
تجا وذك وقضائك هب لي في هذا بقباصدا
تكون علي مصائب الدنيا
وانما انها وتيقني اليك
وتعيني فيما عندك واكتب لي عندك المغفرة
وتبلغني الكرامة من عندك واودعني شكرها

لنفسه

لنفسه

اَعْتَمَدَ بِهِ عَلَى فَاثِكْ اَنْتَ اللهُ الْوَاحِدُ الْاَصَدُّ الْمُبْدِي
 الرَّفِيعُ الْبَدِيعُ الصَّمِيعُ الْعَلِيمُ
 الَّذِي لَيْسَ لَكَ شَرَكٌ مَنَعُوعٌ
 وَلَا عَيْنٌ مِثْلُهُ وَشَهِدُ
 اَنْكَ اَمْتُ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا اَنْتَ وَبِى رُكْبَ شَيْءٍ
 فَاطْرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَلِيُّ
 الْكَبِيرُ اَللّٰهُمَّ اِنْ اَسْأَلُكَ الْغِيَاثَ فِى
 الْأَمْرِ وَالْعَزِيْزَةِ عَلَى الرَّشِدِ وَالشُّكْرِ عَلَى حَاسِدٍ
 بَدَنٌ مَّجْرُوحٌ كَاجِبٌ وَبِغْيٌ كَاغٍ وَحَدِثٌ حَاسِدٍ
 وَهَكْرٌ كُلِّ مَكْرٍ وَشَمَاتٌ تَوَكَّلُ كَاغِيغٌ بِكَ اَصُولٌ عَلَى
 الْأَعْيَانِ وَابَاكَ أَرْجُو وَلَا إِلَهَ إِلَّا اَنْتَ الْغَرُّ الْمُنَافِ
 الطَّيْفُ تَلَطَّفُ الْغَيْفِ وَالْغَيْفُ عَلَى الْغَيْفِ الْغَيْفُ بِالْغَيْفِ
 تَقَرَّرْتُ بِالْقَوْلِ وَالْقَوْلُ فِى قَوْلِكَ يَا قَاهِرَ الْجَبَرِ سَبَّحَهُ الْأَسْمَاءُ كَيْفَ
 اَمْنِي وَكَيْفَ اَسْمِكَ أَظْهَرَ اَنْتَ عَاجِي وَفَقُلْ اِنْ اِلٰهًا اَوْ شَيْءٌ فَرَّقَ بَيْنَكَ
 وَاللّٰهِ اَعْلَمُ يَا مَوْلَا اَرَاخِيْشَانِ اَوْ اَرَاخِيْشَانِ لَيْسَ بَيْنَكَ وَبَيْنَكَ
 الَّذِي يَدْعُوكَ كَرِيْمٌ يَا رَحِيْمٌ تَنْتَبِ
 وَلَكَ الْحُدُودُ عَلَى مَا اسْتَطَاعَ احْصَاءُهَا وَلَا تُعَدُّ بِهَا حُرُفٌ
 عَوَاكِدُ فَضْلِكَ وَعَوَارِفُ دُرُوكِ وَالْوَانُ مَا اَوْكُنْتُنِي

[illegible]

يَدِي وَلَمْ تَنْفَعْنِي كَرَامَتِكَ إِنِّي جُنْتُ حَسْبَ عَبْدِكَ
 عِنْدِي وَفَضْلَ مَا أُجِزُ لَدَيْكَ وَنِعْمَ أَمْرٌ عَلَى أَمْرِكَ
 الدُّنْيَا وَفَضْلَتِي عَلَى كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ تَقْضِي لِمَجْلَعِكَ
 لِي مَعَا يَسْتَعِزُّ بِكَ إِنِّي أَيْتُكَ وَغَدَا يَهْفُؤُا بِمَا يَأْتِيكَ وَبَصُرَتِي
 فَلَزَّكَ وَغَدَا أَمْرٌ بِعَقْبِكَ وَقَلْبًا يَعْغُدُ بِوَجْهِكَ
 نَافِلُضًا عَلَى حَامِدٍ وَلَكِ نَفْسٌ شَاكِرٌ وَحَقِيقٌ
 شَاوِرٌ نَالِدٌ عَلَى قَبْلِ كُلِّ شَيْءٍ وَبَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ وَحَى نَعْدُ
 كَلِمَتِي وَحَى مَرْثِي الْحَيِّزِ مِنْ بِيٍّ وَدَقِيقُ خَيْرِكَ
 عَنِّي ٢٥ كَلِمَةٍ وَلَمْ يَزَلْ يَرْثِي عِبَادِي الْيَقِيْمَ وَلَمْ
 تَنْفَعْنِي دَوَائِي الْعِصْرِ وَلَمْ تَغْنِي عَنِّي وَفَائِي الْيَقِيْمَ
 فَلَمْ أَذْكُرْ مِنْ إِحْسَانِكَ الْأَعْوَقُ عَنِّي وَالتَّوْفِيقُ
 لِي وَالْإِسْتِجَابَةُ لِعَلْفَانِي حِينَ رَغَبْتُ صَوْبَكَ بِوَجْهِكَ
 وَتَجَمُّدِكَ وَتَجَمُّدِكَ وَلَاقِي نَفْدِيكَ خَلْفِي حِينَ صَوَّبْتَنِي
 فَاحْسَنْتَ صَوْرَتِي وَلَاقِي قِسْمَةَ الْأَرْزَاقِ حِينَ
 دَنَدَنَهَا لِي لَكَانَ فِي ذَلِكَ مَا يَشْغَلُ مَنُكَّرِي عَلَى نَحْوِ خُفْيَةٍ
 كُنْهِيكَ إِذَا كُنْتُ فِي النِّعَمِ الْعَظِيمِ الَّتِي أَتَقَلَّبُ فِيهَا
 فِيهَا وَلَمْ أَبْلُغْ شُكْرَكَ بِهَا فَكُنْهَا لَكَ الْحَمْدُ عَدَمًا حَقِيقَةً

عَلَيْكَ وَعَدُّهُمَا وَبِعِثْهُ رَحْمَتِكَ وَعَدُّهُمَا حَاطَتُ بِهِ
قَدْرَتُكَ وَأَصْعَافُ مَا مَنَنْتَ بِهِ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ
الْمَلَكُ قَتَمَ رَحْسَانِكَ لِي تَهَيَّأَ بِي عُسْرِي كَمَا اخْتَنَدَ
كَلْبًا يَخْتَارُ دَرَبًا لِيَسْتَعِزَّ بِرُضَاكَ تَارِدًا فَرَحِيذًا وَمُطْلَقًا لِيَلِيقَ
الْمُغْلَبُ بِالْمُغْلَبِ وَالْمُغْلَبُ بِرَأْسِهِ كَمَا وَابَيْتَ بِجُودِكَ كَمَا شَرَّكَ
سَابِقُ هَيْسَتٍ تَامَ خُرُوجُ شَرِّهِ كُنْتُ
إِلَى فَيَا مُضَى مِنْهُ اللَّهُمَّ إِلَيَّ اسْتَلْكَ الْوَيْسِلُ
إِلَيْكَ بِتَوْحِيدِكَ وَتَجَمُّدِكَ
أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ لِي دَرَجَةً فِي جَنَّاتِكَ وَأَنْ تَقْبَلَ
وَعْدًا وَكَرِيمَةً وَأَنْ تَرْسُلَ لِي بِمُجْلِبِكَ
وَكَبِيرِكَ وَتَغْضِيكَ وَتُؤْنِكَ
وَرَأْفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَعُلُوقَ قَارِكَ وَرَحْمَتِكَ وَتَهَيَّأَ
وَجَلَالَكَ وَجَمَالَكَ وَسُلْطَانِكَ وَفُؤَادِكَ وَاحْسَانِكَ
وَأَمْنِيَّتِكَ وَتَجَمُّدِكَ بِأَمْرِ كَرِيمٍ لِي لِيَلِيقَ بِرَبِّهِ كَمَا وَابَيْتَ
وَأَكْرَمَ جَوْهَرًا مَا تَرَى بِأَمْرِ سَابِقٍ كَمَا وَابَيْتَ بِجُودِكَ كَمَا شَرَّكَ
وَاحِدًا بِأَخِيهِ وَاحِدًا بِمَا جَاءَ جُودًا
وَدِينِكَ وَعَتَرَتِهِ الظَّاهِرِينَ
أَنْ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ عَمِدَةِ الْأَنْحَرِ مَنِّي وَفَدَكَ
وَفَضْلَكَ وَجَمَالَكَ وَجَلَالَكَ وَتَوَّابًا كَرِيمًا مَا تَلَسَّ
فَالِهَةً لِأَعْتَرِيكَ لَكُنْ وَمَا مَدَّ كُتُبُكَ مِنْ أَلْفَاظٍ بِأَعْدَائِي
الْأَجَلُ وَلَا يَنْصُصُ خُودَكَ التَّغْصِيرُ فِي شَرِّكَ لِعَدَائِي

و منفع غنی است و مضاعف
الک تقضی و مضاعف
لکرم کفی و مضاعف
الدعویٰ کفی و مضاعف

۱۰ بار یا جید الفقار
والمن السجود

[illegible]

بسم الله العاقل
ويعني من

565

五

كيف لا تكون كذلك وانت خالق كل شيء وكل شيء هالوك
 لا اذبح لك الاكبريم سبوح ذكرك قدوس امرك واجد
 حجتك نايك قدسك اوك صل على محمد وآل محمد ليس في
 من امرني ما ارجو منك واخبرني عني ما اخاف عني
 وبيروني من امرني ما اخاف غشركه وفسح عني ما
 اخاف ضيقه وسهل لي ما اخاف حزنه سبحانك
 اللهم وسبحك لا اله الا انت سبحانك ان كنت من
 الظالمين سبحانك اللهم لا اله الا انت الحنان المنان ذو
 الجلال والاكرام يا مدبر السموات والارض اللهم انت
 اسألك ولا اسأل غيرك وانت اعلم اليك ولا اعلم لك
 غيرك واسألك اما ان الخائفين وجار المستجيرين
 انت الفتاح الى الخيرات ومقبل العزائم ومنجي
 الشدائد كاتب الحسنات دافع الذرعات ملجئ المنيب
 واسألك بافضل اسمائك كلها واعظمها وانفعها الذي
 لا ينبغي للعباد ان ينادوا به الا بها يا الله يا رحمن يا رحيم
 واسألك باسمائك الحسن وبجعائك العلى وبجعائك
 التي لا تحصى وبأكرم اسمائك عليك واحبها اليك واغنى
 عندك منزلة واقرها منك وسيلة واجزها منك

ويا

نوايا واستر عيانك ارحمتك وباسماءك المكنونة
 الخزونة الجليل الاجمل العظيم الاعظم الذي شئت
 وترضى عني دعاك به وتستجيب له دعاءه وحقا
 عليك ان لا تحرم سائلك الاجابة وبكل اسم هو لك
 في التورية والابجد والرقب والفرقان وبكل اسم
 علمته احدا من خلقك وبكل اسم ذفاك ولعلته
 احدا من خلقك وبكل اسم دعاك به جملة عزيمتك
 وملائكتك واصفياءك وانبياءك من خلقك وبقي
 الشانين عليك والراغبين اليك والمستغفرين
 اليك والمذنبين بك والمقربين اليك وبقي كل
 عبد متقرب ومتعبد لك في سر أو جهر أو سهل أو حرج
 ودعوا اليك دعاء من استدك فاقته وعظم حرمته
 واشرفه على الملكة فاقته وصغف فؤده وقلته
 حيلته ومن لا ينبغي لشي من عليه وعمله ولا يجد لفاقته
 يلا جارا ولا لذهبه غايضا غيرك ولا مستغنيا ليوافك
 هربت اليك مغفرا مستغفرا غير مستغفب ولا
 مستغفر على عبادك يا ذا فضل فقير مستغفر
 واسألك بانك انت الله الذي لا اله الا انت

الحنان المتاني بديع السموات والارض ذو
 الجلال والاكرام غايه العجب والشهادة الرحمن
 الرحيم اله انت الرب وانا العبد وانت
 الملك وانا المملوك وانت الحي وانا الميت
 وانت العزيز وانا الذليل وانت الغني وانا الفقير
 وانت الباقى وانا الفائى وانت المحسن وانا المسيئ
 وانت الغفور وانا المذنب وانت الكريم وانا الجاني
 وانت الرحيم وانا الخاطى وانت القادر وانا المقدر
 وانت الباعث وانا المبعوث وانت الحي لا يموت
 وانا عبدك سوف اموت وانت الخالق وانا المخلوق
 وانا الضعيف وانت القوى وانت المعطي وانا السائل وانت
 الرازق وانا المرزوق وانت المؤمن وانا الخائف
 وانت الحق ممن شكوت اليه واستغثت به و
 سألته ودعوته ورجوته لانك كرم من
 مدني قد غفرت له وكفرت من مبيوعه قد
 جازت عنه فاعفني وجز عني برحمتك
 يا ارحم الراحمين
 الله اكبر الله اكبر الله اكبر

قال

لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر الله اكبر
 والله الحمد لله الرحمن الرحيم
 سبحان الله القادر القاهر القوي المجتار الحي
 القيوم بلامعين برحمتك استغثت يا ارحم
 الراحمين لا اله الا الله محمد رسول الله حقا
 ثلاث مرات اللهم تفضل علي واخبرني الى وكنت
 لي انفسا ولا تكن علي ثلاث مرات اللهم انك
 قلت ادعوني استجب لكم وانك لا تخلف البعد
 ثلاث مرات اللهم فزع همتي واكشف غمي واهلك
 عدوي ياودد اللهم يا لطيف اغثنا وادركنا
 بحق لطفك الخفي اله كفي عليك عن المقال وكفي
 كرمك عن السؤال يا الله العالمين يا حي يا ناصر
 برحمتك استغثت يا ارحم الراحمين اللهم
 بحق سر هذا الاسرار وبحق كرمك الخفي وبحق
 الاسم الاعظم ان تقضي حاجتي وتوصلني الى
 وتوصل الي مرادي وتدفع عني شر جميع عبادك
 برحمتك يا ارحم الراحمين

يكفيني العلم القامض يكفيني الماسط الحافظ يكفيني الراقع المعز
المذل المجمع البصير المحكم العدل اللطيف
الجبر المحلیم العظیم المغفور الشكور العلي
الكبير المعين المقيت الحبيب الجليل الكريم
الطيب المحيى الحكيم الودود المجيد الباعث
الشهيد الحق الوكيل الغوث المتين الولي
المجيد المحيى المعيد المبدئ الواحد الأحد
الحق القیوم الواحد الماحد الموقد الموقر
الضاهر الباطن الوالی العالی البز
الغائب المصطفى المستقر العفو الرؤوف
عالم الملك ذو الجلال والإكرام الرب المقسط
الجامع الخفي المغيث البهی المنان الضار
النافع النور الهادي البديع الباقي الدار
الرشيد الصبور الذي ليس كشيء وهو الميعاد
البصير غفرانك ربنا واليك المصير فانه خير حافظا وهو
ارحم الراحمين فارجعوا فارجعوا فارجعوا
فارجعوا فارجعوا ايضا رباني رد دعوتك ورجعني

٢٢١
انما يرجعون كما يستر آية بؤانه بسم الله الرحمن الرحيم
انا جعلنا في اعنائنا نعم اغلا لا نفى الى الاذقان فهم مغبون
وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشيناهم
فهم لا يبصرون يا حبيد الفاعل ذا المن على جميع خلقه باطنهم
ايضا رباني رد دعوتك انما رجعت وسمعت كرت سبحانه
بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين لاجل ولا حوله الا
بالله العلي العظيم لا اله الا الله محمد رسول الله صم
بكم عني فم لا يرجعون ايضا بحجة رد دعوت ابن جند اسماء
وايه قرآن يحاكره ميت ويها بؤانه بسم الله الرحمن الرحيم
عليقا مليقا خالقا مخلوقا كائنا شافيا ارضى مرفقى
بحق يا بلذوح ومنزل من القرآن ما هو بشقة ورحمة للفقيرين
ولا يزيد الظالمين الا خسارا بحق اساتاسا لاسلافنا
ايضا بحجة رد دعوت اول واخر ورجل وكين كرت ابن غزيب بؤانه
بسم الله ملا عثمان الرحمن ابرشمان الرحيمة حية ثمان
قلنا يا ناركون بردا وسلاما على ابراهيم بحق آه والا وايه
دودشو دودشو دودشو فارجعوا فارجعوا فارجعوا اجمل الله
رباني ابراهيم وطريق ان اسالك ان راه طرقت
گاه وبگاه اگاه وحال نگاه ديدن كرتي وروح در فاك دانك كرتي كرتي

حيث ثمان

وكان كرسيت كدر يافني تولدنا بلكير برده انازاد وبيت وجزيرة عقل في
دوناني از ظهورشان ظاهر كرت كرت اصلا از عقل و فكر و فهم كرتي كرتي نوانه
مكره رايحت وضيت با هاند جنتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
ظلي في نوراني ورواني ملسوب شونده بعد تجليات روحاني ورواني
با هر كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
خلوت و عزلت بستر كرتي اول فرقه فقه كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
دو كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
تا هدم و هدم كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
مثل كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
تا شديت كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
و جاك كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
كشت شويت و لذت نسان و خطرات لايحيى كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
و ظاهرت و كرتي و لى ماضك و كسر انداز كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
از اين خطاهات و خطاهات و خطاهات و خطاهات و خطاهات و خطاهات و خطاهات
و عزلت اجتناب كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
ما خطاهات كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
خوش در عرفان اورا كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي

٢٢٢
كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
امام جعفر صادق عليه السلام روايت ميكند از حضرت رسول م حكايه كرتي كرتي
يا احمد بعزني رجلا في ما اقبل عبادة العابد و فقه بنهم
و مرتبهم الا لا الصوم و الجمع و زمان شده اي احمد سر عبادي كرتي
ما كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
و مجاهد و مشايه و سخاوت و كرامت و ششاني و كشتاني حاصل شود
و نو كرتي عالم باطن كشتي بود و صفت جسياني و روحاني نمان كرد
صوم اهل طريقت بسن چشم از عالم و باز در ششاني كرتي كرتي كرتي كرتي
و نگاه و ششاني زبان از زبان كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
قال عليه السلام من صام الدهر فلا صام ولا افطر و فضل
صوم در صفت كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
خواجه جنيده نغدي مي فرمايد كه الصوم نصف الصبر و صوم و صوم و صوم
كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
بجا دار كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
حضرت رسالت م فرموده است اجنوا بطلونكم و خطاوا الكبار و
واعسر و اجساد كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
خامخت است كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي كرتي
بيان افتاد حال اسند ارجعون در يابد من اخلص الله ارجعون

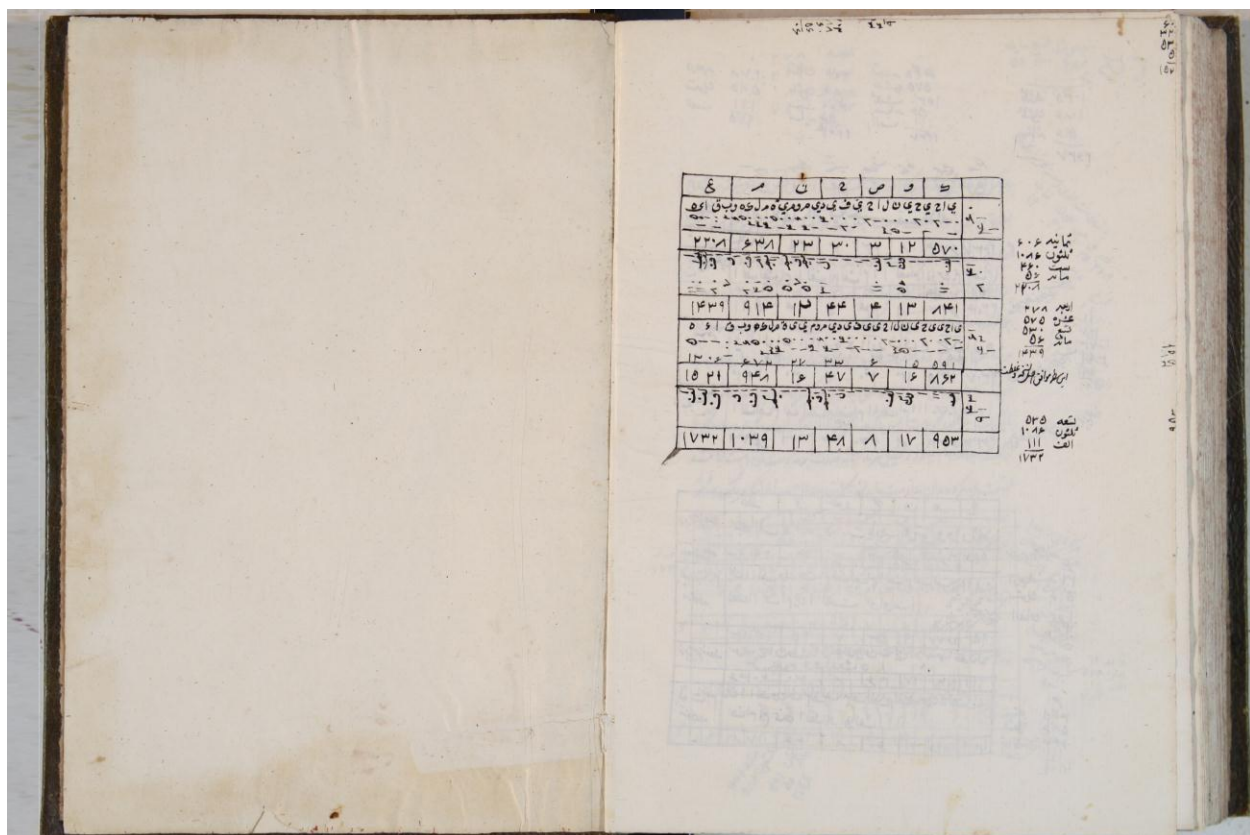
صباحا حظرت بنا مع الحکمة من قلبه علی السانیه عجیبی است
 تمامی موجودات را در کفین یکدل موجود ساخت مکران را در چرخ بر پشت
 که حضرت طینه آدم بیداری اربعین صبا صبا چرا که عایشان و عظیم
 القدر است در باب او و هکذا که شایسته آن حضرت است که با بایه کرسه
 اربعین بر چرخ لازم کرد چهل اربعین را یک اربعین هزار اربعین را چهار عشره
 تعیین کرد و هشتاد و هشت اربعین است و در عشره تغییر داد و سوم از چغری
 بوضع هر خود لازم کند تا غش بیک نصف قرار گیرد و عادت پذیرند که اگر از
 عادت عادت کند و بیک حال گذارد و اگر برهم زند خود با ندهد و نه
 اربعین را صد و بیست اربعین میشود و هشتاد و بیست و نه سال و چهار ماه
 و هشتاد و هشت روز و هشت و نیم این قدر هر رهاست کند و هشت و نیم و هشت
 زند و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم
 و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم
 از ده و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم
 برو و سلام کن ای امان حکم که اگر بماند تا بهر خاص و عام معلوم باشد
 طریق هر سه اربعین و بیست و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم
 ستم اربعین اول در یک و در عشره اول و دوم و تا اختیار کند اظهاری و نیم
 نفس کند یعنی هر چه پیش باشد و نه و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم
 تمام روز رود و او را ابرار و اختیار و تمام شب در ذکر لا اله الا الله مشغول باشد

بجای هر ضعیفی او کند و در یک راند تا آنکه از عادت قدیم عادت کند و در عشره
 دوم صوم داد و در یک راند که یک روز خورد و یک روز نخورد و باین سند
 نفس را عجز سازد و مشغول عشره مذکور را نگاه دارد و در عشره صوم صوم
 حضرت امیرالمؤمنین علی لازم کرد که در روز یکشنبه بخورد و دوم شب افطار کند
 عمل عشره نگاه دارد و در عشره چهارم صوم دوم داد و تغذیه طعام بدین ترتیب
 کند که یک ماه و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم
 روز یکم که در هر یک از این عشره هر روز وقت افطار یک یک درم بخورد
 و در میان شش ماه که است بخورد شد جدی دلجو و حل شود و نیم
 در روز اول و در هر یک از این ماه است بخورد شد اگر کسی بر این عمل کند او را
 توشیح نرسد که قدرت بسیار باشد و سببی که در هر یک از این عشره یک یک درم
 سبب نیست در هر یک از این عشره یک یک درم است و باین که بخورد و نیم و نیم و نیم
 را می کند و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم
 گردانی نفس بخورد چنانچه غلظت از بدن بیرون رود و همان ستم از او بر طرف
 کند و در روز یکم که در هر یک از این عشره یک یک درم است و در سال نه اربعین
 می شود و در هر یک از این عشره یک یک درم است و در هر یک از این عشره یک یک درم
 هر روز یک شصت کند تا بیست روز باز هر روز یک شصت زیاده کند تا در
 از اربعین بعد از درسد اگر یک روز یک شصت زیاده کند تا در
 غلظت سال خوردنی از شش ماه پیش نیست در این عشره بعد دعوت و از کار مشغول

بوده است که در عشره صوم نامیده باشد وقت افطار آن عزت معاف و اقداری
 که کند که در تمام عشره صوم نامیده شود مقداری که عزت کم کند آن مقدار آب
 در آن نمازد و اما تا افروز آب ماند و در این عشره مشغول مذکور نگاه دارد و در
 عشره چهارم که در هر یک از این عشره یک یک درم است و در هر یک از این عشره یک یک درم
 مقدم است اعداد ایام علی الله و بعضی علامات صوم فرود است و در اوقات افطار
 همان قدر آب که در هر یک از این عشره یک یک درم است و در هر یک از این عشره یک یک درم
 هر چه بر سر در این مشغول نماید شکل اینست

۵	۴	۳	۲	۱	۰	۵	۴	۳	۲	۱	۰
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵
۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰
۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵

نماید ستم اربعین در هر دو یابد و در عشره اول مقدار یک خوردنی بخورد
 آن مقدار که در هر یک از این عشره یک یک درم است و در هر یک از این عشره یک یک درم
 که در هر یک از این عشره یک یک درم است و در هر یک از این عشره یک یک درم
 در این عشره مشغول چهارم اربعین اول مواظبت نماید و در عشره دوم
 و نیم صوم باشد و خوردنی بوضع دیگر قرار دهد و هفت روز بیاورد و هر روز
 که در هر یک از این عشره یک یک درم است و در هر یک از این عشره یک یک درم
 بوزن آن بیکر کند و علی به القیاس تمامی غلظت از بدن بیرون رود و همان ستم از او
 در این اربعین بعد از درسد و عمل مذکور نگاه دارد و در عشره صوم صوم
 صوم چهارم که در هر یک از این عشره یک یک درم است و در هر یک از این عشره یک یک درم
 دیگر کرد و در این اربعین غلظت تمام شود و در این عشره مشرب شطرا و از کار عمل
 نماید و در عشره چهارم اول روز و وقت افطار یک شصت طعام بخورد و نیم
 خود را بشمارد که چند غیر سر شود و در این اربعین یک یک درم بخورد و در این
 اربعین همان دستور است و در این مشغول مذکور نماید ستم اربعین صوم
 در یابد و در عشره اول و دوم صوم باشد مقدار یک غلظت از بدن بیرون رود و همان ستم از او
 دوم بخورد از آن ده چندان که در هر یک از این عشره یک یک درم است و در هر یک از این عشره یک یک درم
 و در این عشره مشغول مشرب شطرا و از کار لازم دارد و در این عشره مشرب شطرا و از کار لازم
 صوم باشد و در این عشره مشرب شطرا و از کار لازم دارد و در این عشره مشرب شطرا و از کار لازم
 و این عزت را به بند نامی آب برده و این عزت بخورد و در این عشره مشرب شطرا و از کار لازم



کتابخانه علوم و فنون غریبه

شيخ سليمان